

# پرواز تبا سیمی مرغ

## دیدار با خانم نرگس آبیاری

گفت و گو با خانم «نرگس آبیاری»، که با کارگردانی «شیار ۱۴۳» معروف شد؛ فیلمی که «سیمی مرغ» جشنواره فیلم فجر روی شانه‌اش نشست.



### کودکی

کودکی‌ام پر بود از شیطنتهایی که با دوستانم داشتم. تابستان‌ها با خانواده به یزد می‌رفتیم. در باغ‌ها و نهرهایی که از میان آن‌ها می‌گذشتند و در انارچینی‌ها، با بچه‌های فامیل، روزهای خوشی داشتیم. در فامیل ما علاقه زیادی به سینما وجود داشت. یک دستگاه آپارات داشتیم و گاهی دور هم فیلم تماشا می‌کردیم. برای من کتاب خواندن هم هیجان‌انگیز بود. اگر کتابی به دستم می‌رسید، بارها آن را می‌خواندم. وقتی مشغول خواندن بودم آن‌قدر در قصه غرق می‌شدم که دیگر نه کسی را می‌دیدم و نه صدایی را می‌شنیدم؛ و چون به درس‌هایم نمی‌رسیدم، خانواده با کتاب خواندنم مخالفت می‌کردند. ولی من پنهانی کتاب می‌خواندم. قصه را دوست داشتم، چه روی پرده سینما، چه در لابه لای صفحات کتاب.

بعد از ساخت ۱۰ فیلم ۹۰ مستند و کوتاه، در سال ۹۰ اولین فیلم سینمایی‌ام را ساختم به نام «اشیا از آنچه در آینه می‌بینید به شما نزدیک‌ترند». بعد هم «شیار ۱۴۳» را بر اساس یکی از رمان‌های خودم ساختم. حالا مشغول ساختن سومین فیلم بلندم به نام «نفس» هستم.

در نوجوانی خیلی بلند پرواز بودم. از نوشتن شعر و داستان نمی ترسیدم و حتی مطالب روزنامه‌های دیواری مدرسه را تهیه می کردم. به نظرم نویسنده‌ها آدم‌های خیلی بزرگی بودند که اسمشان روی کتاب‌ها چاپ می شد. وقتی چهارده ساله بودم شروع کردم به نامه‌نگاری با مجلات «جوانان» و «اطلاعات هفتگی». هر هفته مطلبی برای این مجلات می فرستادم. یادم هست، اولین بار اسمم در بخش «نامه‌های رسیده» چاپ شد و من آن قدر ذوق زده بودم که آن را به همه نشان می دادم و خوش حالی می کردم. بعد از آن، هر هفته مطلبی در یکی از این دو مجله داشتم. در آن سال‌ها کسی نبود مرا راهنمایی کند تا کتاب‌های مناسب بخوانم و هنوز خانواده با کتاب خواندن مخالف بودند. یادم هست گاهی کتابم را زیر کتاب درسی می گذاشتم و یواشکی آن را می خواندم. تصمیم گرفته بودم نویسنده شوم و این آرزوی بزرگ من بود.

از چهارده سالگی معلم نهضت سواد آموزی شدم. دوست داشتم در آمد داشته باشم و مستقل باشم. برای درس دادن، به مناطق محروم و روستاهای اطراف تهران می رفتم. در آن مناطق با آدم‌های زیادی آشنا شدم که بعدها شخصیت‌های داستان‌های من شدند.



در زندگی‌ام خیلی از این شاخه به آن شاخه پریدم و کارهای متفاوتی را تجربه کردم. شعر، داستان، نقاشی، عکاسی، بازیگری و ... چون در سینما همه این‌ها وجود دارد، فکر می کنم روی همین شاخه بمانم.



سال آخر دبیرستان یکی از همکارانم در نهضت مرا به یک گروه تئاتر معرفی کرد تا تست بازیگری بدهم. در تست قبول شدم و در «تئاتر شهر» نمایشی را بازی کردم. این اتفاق ساده باعث شد که یکباره با ادبیات معاصر خودمان آشنا شوم و جهانی عجیب و غریب پیش رویم باز شود. تا آن روز نویسندگان بزرگی مثل جلال آل احمد و سیمین دانشور را نمی شناختم. خواندن کتاب‌های آن‌ها، نوشتن را برایم جدی تر کرد. در دانشگاه ادبیات خواندم و هم‌زمان در کلاس‌های داستان نویسی خانم راضیه تجار شرکت کردم. آرام و قرار نداشتم و راحت طلب نبودم. هر جا کلاسی بود، به آن سر می زدم. خیلی کتاب می خواندم و نوشتن را تمرین می کردم. داستان‌هایم روز به روز بهتر و در مجلاتی مثل «ادبیات داستانی» و «دنیای سخن» چاپ می شدند. در سال ۷۸ اولین کتابم چاپ شد و تا الان حدود ۳۰ جلد کتاب دارم.

چند سال پیش یک فیلم خوب در سینما دیدم و فکر کردم که چقدر فیلم می تواند مخاطب‌های بیشتری داشته باشد. بعد از آن سعی کردم فیلم‌سازی را تجربه کنم، در حالی که هیچ تجربه‌ای در این مورد نداشتم و مراحل کار را نمی دانستم؛ ولی چون از کارهای سخت نمی ترسم، فیلم‌سازی هم برایم سخت نبود. یکی از دوستانم در چند جمله برایم توضیح داد که چگونه فیلم می سازند. من بلافاصله یک فیلم‌نامه نوشتم. عوامل ساخت فیلم، مثل فیلم بردار و صدابردار را به خانه خودم آوردم و اولین فیلمم را ساختم. این فیلم در جشنواره فیلم کوتاه پذیرفته شد و بعد به جشنواره‌های خارجی رفت و چند جایزه گرفت. این جایزه‌ها تشویقم کردند تا با مطالعه بیشتر کارهای بهتری بسازم.

